

چرا یک شوک کوچک می‌تواند اقتصاد را به بحران بکشانند؟

نوبل اقتصاد ۲۰۲۶ چه درسی برای اقتصاد ایران دارد؟!

گاهی یک خبر، پیش از آنکه به واقعیت تبدیل شود، اقتصاد را زیرورو می‌کند. هنوز کمبودی در بازار اتفاق نیفتاده، اما قیمت‌ها بالا می‌روند؛ هنوز درآمد مردم کاهش نیافته، اما خریدها به تعویق می‌افتند؛ هنوز تولید با مانعی تازه روبه‌رو نشده، اما بنگاه‌ها سرمایه‌گذاری را متوقف می‌کنند. گویی اقتصاد نه فقط از آنچه اتفاق می‌افتد، بلکه از آنچه مردم تصور می‌کنند قرار است اتفاق بیفتد نیز فرمان می‌گیرد. اما چگونه ممکن است ترس از یک بحران، خود به عاملی برای وقوع آن تبدیل شود؟ چرا گاهی یک شوک کوچک، موج بزرگی از رکود، تورم و بیکاری به راه می‌اندازد؟ و مهم‌تر از همه، آیا می‌توان این چرخه را مهار کرد؟

شاید شگفت‌آور باشد که این پرسش‌های کاملاً آشنا برای فعالان اقتصادی ایران، در قلب پژوهش‌هایی قرار دارند که جایزه نوبل اقتصاد ۲۰۲۶ به آنها تعلق گرفته است. یعنی در مرز دانش اقتصاد روی مشکلات روز اقتصاد ایران فکر می‌شود و ما از آنها غافلیم. رابرت هال از دانشگاه استنفورد و مایکل وودفورد از دانشگاه کلمبیا، طی دهه‌ها پژوهش تلاش کرده‌اند پرده از سازوکارهایی بردارند که تصمیم‌های میلیون‌ها خانوار و بنگاه را به نوسانات بزرگ اقتصادی پیوند می‌زند. آنها به جای آنکه صرفاً به دنبال پیش‌بینی بحران بعدی باشند، به پرسشی بنیادی‌تر پرداخته‌اند: چه چیزی باعث می‌شود اقتصاد در برابر یک ضربه مقاومت کند یا برعکس، همان ضربه را به بحرانی فراگیر تبدیل سازد؟ پاسخ این پرسش، فقط برای اقتصاددانان دانشگاهی اهمیت ندارد؛ برای هر تولیدکننده، سرمایه‌گذار و سیاست‌گذاری که ناچار است در دنیایی پر از نااطمینانی تصمیم بگیرد، درس‌هایی جدی در بر دارد.

در پس این مطالعات یک ایده ساده و بسیار مهم قرار دارد: برای فهم نوسانات بزرگ اقتصاد، باید ابتدا فهمید خانوارها و بنگاه‌ها چگونه تصمیم می‌گیرند، از آینده چه انتظاری دارند و هنگام مواجهه با شوک‌ها چگونه رفتار خود را تغییر می‌دهند.

اقتصاد چگونه از تعادل خارج می‌شود؟

اقتصاد همواره با شوک مواجه است. افزایش قیمت انرژی، جنگ، بحران مالی، تغییر نرخ بهره، کاهش تقاضا یا اختلال در زنجیره تأمین می‌توانند شرایط اقتصادی را تغییر دهند. اما همه شوک‌ها الزاماً به بحران تبدیل نمی‌شوند.

فرض کنیم قیمت انرژی ناگهان افزایش یابد. در مرحله اول، هزینه تولید بنگاه‌ها بیشتر می‌شود. بعضی بنگاه‌ها قیمت محصولات خود را افزایش می‌دهند و برخی دیگر، به دلیل محدودیت تقاضا، ناچار می‌شوند حاشیه سودشان را کاهش دهند.

هم‌زمان خانوارها که نگران افزایش هزینه زندگی هستند، بعضی خریدهای خود را به تعویق می‌اندازند. بنگاه‌ها با مشاهده کاهش سفارش‌ها، سرمایه‌گذاری و استخدام را محدود می‌کنند. کاهش درآمد و اشتغال نیز به نوبه خود تقاضا را تضعیف می‌کند. به این ترتیب، یک شوک اولیه ممکن است به زنجیره‌ای از واکنش‌ها تبدیل شود که اثر نهایی آن بسیار بزرگ‌تر از ضربه نخست است.

پرسش مهم اقتصاددانان این است که چه سازوکارهایی باعث تقویت این زنجیره می‌شوند و سیاست‌های دولت و بانک مرکزی چگونه می‌توانند مانع تشدید آن شوند.

ایده اول: خانوارها و بنگاه‌ها فقط به امروز نگاه نمی‌کنند

یکی از مهم‌ترین مشارکت‌های رابرت هال، بازان‌دیشی در رفتار مصرف‌کنندگان است. در تحلیل‌های ساده اقتصادی ممکن است تصور کنیم اگر درآمد خانوار افزایش پیدا کند، مصرف او هم به همان نسبت افزایش می‌یابد. اما هال در مقاله مهم خود در سال ۱۹۷۸، با تکیه بر نظریه درآمد دائمی و تصمیم‌گیری بین‌دوره‌ای، نشان داد که رفتار مصرف بسیار پیچیده‌تر از این رابطه ساده است. خانوارها فقط بر اساس درآمد امروز تصمیم نمی‌گیرند؛ بلکه آنچه درباره درآمد و امکانات آینده خود انتظار دارند نیز اهمیت دارد.

برای مثال، اگر فردی مبلغی را به صورت پاداش موقت دریافت کند، ممکن است بخش زیادی از آن را پس‌انداز کند. اما اگر اطمینان یابد درآمد او در سال‌های آینده به طور پایدار افزایش خواهد یافت، احتمالاً الگوی مصرفش را بیشتر تغییر خواهد داد.

در چارچوب نظری هال، مصرف‌کننده آینده‌نگر تلاش می‌کند مصرف خود را در طول زمان هموار کند؛ در نتیجه تغییرات مصرف، تحت فروض مشخص، عمدتاً به اطلاعات تازه و پیش‌بینی نشده وابسته خواهد بود. این نظریه البته برای همه خانوارها و در همه شرایط به یک اندازه صادق نیست. خانوارهای گرفتار محدودیت اعتباری ممکن است حتی در برابر تغییرات موقت درآمد نیز واکنش شدیدی نشان دهند.

پیام کاربردی برای بنگاه‌ها چیست؟

تقاضای بازار صرفاً تابع قدرت خرید امروز نیست. انتظارات مردم درباره آینده درآمد، تورم و امنیت اقتصادی نیز بر تصمیم آنها اثر می‌گذارد. یعنی چی؟ یعنی اگر همین امروز بدون تغییر درآمد مردم، تنها اطمینان از آینده بیشتر شود، چنان تغییر عظیمی در تقاضا رخ خواهد داد که رکود موجود را به ثانیه‌ای از بین می‌برد.

یا بالعکس ممکن است درآمد اسمی افزایش پیدا کند، اما خانوارها به دلیل نگرانی از آینده، خرید کالاهای بادوام را کاهش دهند. بنابراین، اگر میخواهید فروش و تقاضا را پیش‌بینی کنید، بررسی شاخص‌های درآمد و قیمت به‌تنهایی کافی نیست؛ اعتماد مصرف‌کننده و انتظارات او نیز اهمیت دارند.

ایده دوم: چرا رکود، بیکاری را تشدید می‌کند؟

بخش مهم دیگری از پژوهش‌های هال به بازار کار مربوط می‌شود. در یک برداشت ساده، افزایش بیکاری در دوران رکود نتیجه اخراج گسترده کارکنان است. اما هال در پژوهش‌های خود نشان داد که در تجربه بررسی‌شده اقتصاد آمریکا، بخش بزرگی از نوسانات بیکاری به این دلیل رخ می‌دهد که یافتن شغل جدید دشوارتر می‌شود، نه صرفاً اینکه تعداد اخراج‌ها به‌شدت افزایش یابد.

در دوران رکود، بنگاه‌ها استخدام را متوقف می‌کنند یا فرصت‌های شغلی کمتری ایجاد می‌کنند. در نتیجه افراد بیکار برای مدت طولانی‌تری بدون شغل می‌مانند. از سوی دیگر، دستمزدها و روابط استخدامی به‌سرعت با تغییر شرایط تعدیل نمی‌شوند. این اصطکاک‌ها می‌توانند اثر شوک‌های اولیه را بر اشتغال تشدید کنند. نتیجه مهم آن است که وضعیت بازار کار را نمی‌توان تنها با شمار افرادی که شغل خود را از دست می‌دهند سنجید؛ باید به ظرفیت اقتصاد برای ایجاد فرصت‌های شغلی جدید نیز توجه کرد. برای فعالان اقتصادی، این نکته یادآور اهمیت تصمیم‌های استخدامی و سرمایه‌گذاری در شرایط نااطمینانی است. توقف گسترده جذب نیروی انسانی، حتی بدون اخراج گسترده، می‌تواند رکود بازار کار را عمیق‌تر کند.

ایده سوم: آینده‌ای که تصور می‌کنیم، اقتصاد امروز را تغییر می‌دهد

اگر بخواهیم یکی از مهم‌ترین پیام‌های پژوهش‌های مایکل وودفورد را در یک جمله خلاصه کنیم، می‌توان گفت: انتظارات درباره سیاست‌های آینده، بخشی از سازوکار اثرگذاری سیاست‌های اقتصادی در زمان حال هستند.

شاید ترامپ هم بر اساس همین مطالعات دقیقاً می‌داند اگر مدام ایران را تهدید به جنگ کند، آینده‌ای در ذهن مردم شکل می‌گیرد که اقتصاد امروز را رکودی‌تر کرده و فشار را افزایش می‌دهد. وودفورد از چهره‌های برجسته اقتصاد کلان نیوکینزی است. این رویکرد تلاش می‌کند رفتار عقلایی و آینده‌نگر خانوارها و بنگاه‌ها را با واقعیت‌هایی مانند چسبندگی قیمت‌ها و دستمزدها ترکیب کند.

در دنیای واقعی، همه قیمت‌ها بلافاصله با تغییر شرایط اقتصادی تعدیل نمی‌شوند. بسیاری از بنگاه‌ها قراردادهای بلندمدت دارند، تغییر قیمت برایشان هزینه‌بر است یا نمی‌توانند هر روز دستمزد و قیمت فروش را عوض کنند. در چنین شرایطی، تغییر تقاضا ممکن است به جای تعدیل فوری قیمت‌ها، ابتدا باعث کاهش تولید و اشتغال شود.

وودفورد نشان داد که سیاست پولی باید هم به وضعیت کنونی اقتصاد و هم به انتظارات مردم و بنگاه‌ها از مسیر آینده تورم و نرخ بهره توجه کند. برای مثال، تصور کنید بانک مرکزی اعلام کند که در سال‌های آینده برای حفظ ثبات قیمت‌ها به چارچوب مشخصی پایبند خواهد بود. اگر فعالان اقتصادی به این تعهد اعتماد کنند، رفتار قیمت‌گذاری، پس‌انداز، مصرف و سرمایه‌گذاری آنها ممکن است از همین امروز تغییر کند. پس اعتماد مردم و فعالان اقتصادی به سیاست‌گذار و اطمینان آنها به حرف‌های او، تعیین می‌کند که سیاستی که در پیش می‌گیرد، چقدر بر واقعیت اقتصاد اثر بگذارد. حالا سوال این است که آیا در ایران سیاست‌گذار به فکر حفظ اعتماد مردم و فعالان اقتصادی بوده؟ آیا می‌داند اثربخشی سیاست‌های او با اعتماد مردم چقدر افزایش می‌یابد؟ این درس‌هایی است که نوبلیست‌های امروز اقتصاد به ما می‌دهند. این ایده یکی از پایه‌های نظری سیاستی است که در اقتصاد با عنوان «هدایت انتظارات» شناخته می‌شود.

درس بزرگ نوبل ۲۰۲۶: سیاست‌گذاری باید واکنش مردم و بنگاه‌ها را پیش‌بینی کند

نقطه اتصال پژوهش‌های هال و وودفورد، توجه به رفتار تصمیم‌گیرندگان اقتصادی است. در الگوهای ساده، ممکن است تصور شود افزایش هزینه‌های دولت، کاهش نرخ بهره یا تغییر مالیات همواره اثر مشخص و ثابتی بر اقتصاد دارد. اما واکنش خانوارها و بنگاه‌ها به این سیاست‌ها به شرایط و انتظارات آنها بستگی دارد. اگر دولت هزینه‌های خود را افزایش دهد، اما خانوارها انتظار داشته باشند این افزایش در آینده با مالیات بیشتر جبران شود، ممکن است بخشی از درآمد اضافی را پس‌انداز کنند. اگر بانک مرکزی نرخ بهره را کاهش دهد، اما بنگاه‌ها آینده تقاضا را بسیار نامطمئن ببینند، ممکن است سرمایه‌گذاری چندان افزایش نیابد. بنابراین، اثر یک سیاست صرفاً با اندازه آن تعیین نمی‌شود؛ بلکه به اعتبار سیاست‌گذار، انتظارات اقتصادی، محدودیت‌های مالی و شیوه واکنش مردم و بنگاه‌ها نیز بستگی دارد. این دستاورد نظری در شکل‌گیری و تکامل الگوهایی نقش داشته که امروز بانک‌های مرکزی برای تحلیل تورم، تولید و ارزیابی سیاست‌های پولی از آنها استفاده می‌کنند.

این پژوهش‌ها برای اقتصاد ایران چه پیامی دارند؟

اقتصاد ایران با مجموعه‌ای از شوک‌ها مواجه است: تحریم‌ها، نوسانات نرخ ارز، محدودیت‌های انرژی، تغییرات مقررات، مشکلات تأمین مالی و نااطمینانی‌های سیاسی و اقتصادی و مهم‌تر از همه جنگ. البته شرایط اقتصاد ایران در بسیاری از جهات با اقتصادهایی که بخش عمده این نظریه‌ها در آنها توسعه یافته‌اند تفاوت دارد. بنابراین نمی‌توان نتایج آن الگوها را بدون تعدیل و بررسی تجربی به ایران تعمیم داد. با این حال، چند نکته مهم از این چارچوب نظری قابل استخراج است.

نخست آنکه نوسانات اقتصاد صرفاً نتیجه شوک‌های بیرونی نیستند. نحوه واکنش بنگاه‌ها، خانوارها و سیاست‌گذاران می‌تواند شدت این نوسانات را افزایش یا کاهش دهد. برای مثال، نگرانی از افزایش قیمت ارز

ممکن است بنگاه‌ها را به جلو انداختن خرید مواد اولیه و افزایش موجودی انبار تشویق کند. اگر این رفتار به صورت گسترده اتفاق بیفتد، تقاضای ارز و مواد اولیه در کوتاه مدت افزایش پیدا می‌کند و ممکن است خود به تشدید فشار قیمتی کمک کند.

دوم آنکه نااطمینانی از سیاست‌ها، خود می‌تواند بر تصمیم‌های اقتصادی اثر بگذارد. بنگاهی که نمی‌داند چند ماه آینده با چه مقررات تجاری، نرخ ارزی یا شرایط تأمین انرژی روبرو خواهد شد، ممکن است سرمایه‌گذاری خود را به تعویق بیندازد؛ حتی اگر امروز منابع لازم را داشته باشد.

سوم آنکه ثبات اقتصادی فقط به معنای ثابت نگه داشتن دستوری قیمت‌ها نیست (تلاش بیهوده‌ای که امروز دولت و مجلس آن را دنبال می‌کنند). سیاست تثبیت زمانی موفق‌تر است که از سازوکارهای اقتصادی پشتیبانی کند، انتظارات را به صورت معتبر شکل دهد و امکان برنامه‌ریزی را افزایش دهد.

چهارم آنکه سیاست‌های اقتصادی باید با توجه به واکنش واقعی بنگاه‌ها طراحی شوند. یک تصمیم ممکن است روی کاغذ به کاهش تقاضای ارز یا کنترل تورم کمک کند، اما در عمل به دلیل تغییر رفتار فعالان اقتصادی، به احتکار احتیاطی، تعویق تولید یا گسترش معاملات غیررسمی منجر شود.

فعالان اقتصادی چه استفاده‌ای می‌توانند از این دانش بکنند؟

کاربرد پژوهش‌های برندگان نوبل محدود به بانک‌های مرکزی نیست. مدیر یک بنگاه نیز برای تصمیم‌گیری بهتر باید میان وضعیت امروز بازار، انتظارات آینده و واکنش سایر بازیگران تفاوت بگذارد. در برنامه‌ریزی فروش، فقط درآمد فعلی مشتریان مهم نیست؛ انتظارات آنها درباره آینده نیز اهمیت دارد. در سرمایه‌گذاری، تنها نرخ بهره امروز تعیین‌کننده نیست؛ مسیر احتمالی هزینه تأمین مالی، تقاضا و سیاست‌های آینده نیز اثرگذار است. در مدیریت ریسک نیز باید علاوه بر شوک اولیه، واکنش زنجیره تأمین، رقبا، مشتریان و نهادهای سیاست‌گذار را در نظر گرفت. گاهی خسارت اصلی یک بنگاه نه از خود شوک، بلکه از واکنش‌های بعدی بازار ناشی می‌شود. این نگاه، ضرورت استفاده از سناریوهای مختلف و توجه به رفتار سایر فعالان اقتصادی را روشن می‌کند.

سخن پایانی: علم اقتصاد چگونه می‌خواهد نوسانات را مهار کند؟

اهمیت نوبل اقتصاد ۲۰۲۶ در آن است که یادآوری می‌کند اقتصاد مجموعه‌ای از اعداد و متغیرهای مستقل نیست؛ حاصل میلیون‌ها تصمیم به هم پیوسته است. نرخ ارز، تورم، اشتغال و سرمایه‌گذاری فقط در نمودارها تغییر نمی‌کنند. پشت هر تغییر، خانواری قرار دارد که درباره مصرف خود تصمیم می‌گیرد، بنگاهی که سرمایه‌گذاری را جلو یا عقب می‌اندازد و سیاست‌گذاری که با تصمیم‌ها و وعده‌های خود بر انتظارات اثر می‌گذارد.

پژوهش‌های هال و وودفورد نشان می‌دهند برای کاهش نوسانات اقتصادی، شناخت این رفتارها و روابط متقابل آنها ضروری است.

شاید مهم‌ترین پیام این جایزه برای اقتصاد ایران آن باشد که ثبات، صرفاً محصول کنترل قیمت‌ها یا واکنش به بحران‌های جاری نیست؛ ثبات نتیجه شکل‌گیری محیطی است که در آن خانوارها و بنگاه‌ها بتوانند آینده را با اطمینان بیشتری تصور کنند و تصمیم‌های بلندمدت بگیرند. دولت نمی‌تواند خانوارها و بنگاه‌ها را از محاسبات خود حذف کند.

چقدر ساده و چقدر مهم!